

طنز

فنده های بلند

« مهدی بیرنگ »



این تلگرام اگه می دونست که وقتی طرف آنلاین نیس ولی میزنه آنلاین بنیان چند تا خانواده رو بهم زده حتماً به حرکتی میزد!

دیسک کمر گرفتم بابام گفت:

می بینین؟! چوب خدارو خورده!

به فاصله یکماه خودش دچار عارضه مشابه شدا!

داداش کوچیکه گفت: بابا، چوب خداست؟

گفت: نه این امتحان الهیه!

مطمئنم پدرم به قرارداد مخفیانه با صداوسیما بسته.

هر وقت دعوا مون بشه به مستند راجع به احترام پدر،

زحمات پدر، مظلومیت پدر و کلا پدر پخش میکنه!

لامصب این پنبه که قبل آمپول میمالن استرسش از خود آمپول بیشتره!!!

یه سری وان موم رو داشتیم پر می کردم

که خودکشی کنم بابام در زد گفت خیلی صدای آب میاد

بفهمم وان رو پر آب کردی حتی اگه مرده باشی باز هم تنبیه می شی!

یه سری داشتیم کتاب میخواندم ورق که زد لای کتاب پول بود. فکر کردم بهم جایزه دادند. رفتم همشو خرج کردم خلاصه خواهرم تا ۳ سال دنبال عید یاش می گشت!

زن برای فراموش کردن غم هایش گریه نمی کنده! بلکه خرید می کنه مراقب باشید خانمتون غم نداشته باشه.

امروز هوا بارونی بود رفتم ماهی قرمز بخرم طرف اومد گفت آقا ماهیا تون خیس نشن جلو بارون!

شخصی نزد حکیم رفت و پرسید من به واسطه تلگرام با خانمی آشنا شدم و قصد ازدواج با وی را دارم.

آیا نظر شما این امر مشکلی ندارد؟ حکیم گفت: از کدام گروه؟ منم اگن!

یکی از فانز بام اینه که یکی واسم به جعبه بزرگ کادو بیاره و توش به جعبه کوچکتار باشه و همین روند ادامه پیدا کنه و آخرش برسه به سوپ پورشه یا مثلاً لامبورگینی!

روس ها به سیب زمینی میگن سیب زمینی، البته به زبونه خودشون ولی مطمئنم ترجمه ش همین میشه!

توی اول دبیرستان دوستم ترک تحصیل کرد ولی ما به سلامتی دانشجو شدیم...

خدارو شکر الان ایشان ماشین هیوندای جنسیس داره بنده هم یک دستگاه ماشین حساب دارم!!!

موقع مرگ به بچه هام می گم ده میلیارد تومن گذاشتهم زیر ... بعدش می میرم ، آی حال میده !!!

کلاس اول دبستان بودم سر درس "صاد". وقتی داشتم مشقاشو مینوشتم به ذهنم رسید ما تو زبان عامیانه میگیم بارون اما کتابتیش

میشه باران پس صابون هم لابد صابان اصلش! از این نبوغ خودم کیف کردم همه مشقمامو نوشتم صابان! فر دانش

معلمون به شدت نبوغمو برد زیر سوال.

هیچ دقت کردین بعضی وقت ها دبه ببردازی ارزان تر از پرداخت مهریه است!؟

سرعت اینترنت حلزونه... لطفاً صورتون رو بمالید به مانتیتور واسه پوست عالیه!!!

به من گفتند به این شماره پیامک بده و اینترنت هدیه بگیرد ... پیام دام واسم جواب اومده: از این که از دریافت یارانه خود انصراف دادید از شما متشکریم!

تو پاکستان به بازی هست به اسم "بمب وسط" به بمب وسط میزارن و تایمرش و فعال میکنن بعد هر کی اول در بره باخته !!!

دانشت را انتقال می دهی!



« عبدالکریم گشایش »

از وقتی که یاد گرفتی باید

برای یک سری از کارهایت

برنامه ریزی بکنی متوجه شدی

که برنامه ریزی با اینکه خیلی

سخت است اما می تواند در مسیر

کارهایت به تو کمک بکنند.

از وقتی متوجه شدی که

می توانی برای یک سری از کارهایت

برنامه ریزی داشته باشی متوجه

شدی که با تمام سختی هایی که

دارد می تواند تو را در مسیری

که می خواهی بروی سریعتر

برساند.

تو تصمیم داری که هر طوری

که شده خودت را به مدرسه ای

برسانی که قرار است در آن جا به

بچه ها درس بدی. مدتی است

که تو فهمیده ای که یک آدم

فرهنگی هنری ورزشی و سیاسی

بزرگ هستی و آدم های سیاسی

فرهنگی هنری و ورزشی بزرگ

باید در امر تدریس هم موفق

باشند و طوری نباشد که بدون

تدریس از این دنیا بروند.

باید یاد بگیري که دانشت را به

بقیه انتقال بدهی و به نظر خودت

انتقال دانش نیاز به برنامه ریزی

دارد.

کمی فکر کرده بودی و به

این نتیجه رسیده بودی که

می توانی برای انتقال دانشت

بروی توی مدارس و در نقش

یک استاد ظاهر شده و به بقیه

درس بدهی و به بقیه بفهمانی که

صبحانه ات ارزش قائلی و صبحانه

را با تشریفات ویژه ای می خوری

و لذا هر کار هم بکنی نمی توانی

خودت را به مدرسه ای که در

نظر داری برسانی و لذا این برنامه

هم با برنامه ریزی ات جور در

نمی آید.

مدرسه بعدی اما درست

رویه روی اتاقت بود. مدرسه ای

که زیاد از آن خوشتر نمی آمد

چرا که آنها صبح با سر صدای

شان مزاحم خوابت می شدند

و برای همین تو از آن مدرسه

رنجش داشتی و اصولاً دلت نمی

خواست این مدرسه مقابل اتاقت

باشد.

حتی چندین بار هم با

مسئولان مربوطه اش صحبت

کردی که مزاحم اندشه های

آدم بزرگ فرهنگی و سیاسی و

ورزشی چون تو نشوند اما آنها

تنها خندیده بودند!

اما بهتر است که بلند شده

و وقت خودت را بیشتر از این

نگیری و بروی به سمت مدرسه

ای که باید بروی. لباست را

پوشیدی و رفتی به سمت

مدرسه.

آنقدر از این مدرسه خوشتر

آمده که احساس نمی کنی که

بتوانی از چیزی به این اندازه خوشتر

بیاید.

پله ها را یکی یکی پایین

رفتی و رسیدی توی کوچه و

پله های مدرسه را یکی یکی

برف

« خلیل جوادی »

یه نفر داد می زنه:

(برف پارو می کنیم)

چشام از خواب می برن

پلکامو هم میزنم

شیشه ها بخار گرفتن

با می شم پنجره رو و می کنم

همه ی کوچه پره از پر قو

شاخه ها عروس شدن

آدما دستاشونو ها می کنن

جای پاشون میشه کفش مخملی

چه هوای پاکیه

ریه هامو پر و خالی می کنم

حس شاعرانه ام گل می کنه

قلمو رو می دارم

توی دفتر می نویسم:

اونی که دلم براش پر می زنه

دوس دارم الان بیاد در بزنه

به خدا که منم هنرمندم!

شعرهای قشنگ

« نسیم عرب امیری »



من نه حرف جفنگ می گویم

شعرهای قشنگ می گویم

چه قوافی، چه وزن زیبایی

"چه سری، چه دمی، عجب پای!"

نشود هیچ کس در آینده

مثل سعدی و حافظ و بنده!

از لب و چشم یار می گویم

گاهی از یک غبار می گویم!

لنگه کفشی اگر نشد مثلا

پای من جای دیگری؟! ابد!

می کنم دعوی حقوق

دارم امشب دوباره چون غم نان

غصه عدل و داد هم دارم

پشت گوشم مداد هم دارم

پیپ و سیگار و دود نه هرگز

شاعر بی وجود نه هرگز!

به تمام اصول پایبندم

به خدا که منم هنرمندم!

دهل

این شاعر ی که همدم خودکار و دفتر است  
آوازهای خاطره انگیزی از بر است

با چای داغ و قند فقط حال می کند  
دنبال استکان قدیمی لب پر است

اشعار سوزناکش اگر گریه دار نیست  
وضع معاش و زندگی اش خنده آوراست

در جشنواره ها بی تندیس افتخار  
همواره رو به قبله دعا گوی داور است

در جمع شاعرانه دم از عشق می زند  
در خانه خودش سخن از چیز دیگر است

اعصاب همسرش زده تب خال و خط خطی  
از بس که غرق وصف خط و خال دلبر است

در وصف مادرش غزلی گفته بی نظیر  
این سال ها که بی خبر از حال مادر است

این است شاعری که دل از دور می برد  
آری، شنیدن دهل از دور خوش تر است!

نترخ عکر

« کی روش: آقای رئیس فیفا! اون آقابلی که اونجا ایستاده آقای تاجه و پول من را نمی ده!»

